



کپی کاری به بازار کتاب و نویسندگی هم رسید

یک قصه و یک روایت در دو کتاب

■ **علی‌رضا ملوندی**

نمایشگاه بیست و نهم کتاب تهران را در فضایی جدید، دور از هیاهوی شهر و لبریز از هیاهوی اهل کتاب و اندیشه، سالن به سالن و راهرو به راهرو از زیر پا می‌گذرانم و سر یکی از نیش‌ها، غرفه نشر پیام آزادگان، بی‌هیچ دلیل خاصی نظرم را جلب می‌کند. مسئول غرفه از دو نفر بازدیدکننده سؤال کرد شما آژاده‌اید؟...گفت‌وگوی بین‌مدیر غرفه و یکی از آن دو نفر باعث شد تا نزدیک تر شوم و به انتخاب چند کتاب اقدام کنم و باز بی‌هیچ دلیل دیگری با پرسشی و صرفاً با توجه به عنوان، دو جلد کتاب برداشتم اما به پیشنهاد فروشنده مؤدب و محترم، دو عنوان دیگر نیز خریدم.

اولین کتابی که باگزینش خودم خواندم، «مردی که پروانه شد» عنوان دارد و داستانی است به نویسندگی آقای مجید پورولی کشتری، چاپ دو، سه ماه اخیر توسط مؤسسه فرهنگی پیام آزادگان در ۲۲۰ صفحه و هزار هزاج جلد. این رمان حول شخصیت عکاسی به نام عباد می‌گردد که در جنگ اسیر شده و سال‌های زیادی را در عراق زیر شکنجه دشمن می‌گذراند. البته داستان را شخص دیگری روایت می‌کند. شخصی که کم تحت تأثیر عباد قرار گرفته و حالا قصد دارد درباره او داستانی بنویسد. شخصیت خلق شده توسط نویسنده این کتاب در واقع مانند یک پروانه از پيله خارج می‌شود که پس از آزادی انسانی دیگر می‌شود. به نظر می‌رسد آقای پورولی فکر زیبایی را در پس ذهن خود داشته که ظاهراً قدرت کشاندن مخاطب به دنبال خود دارد. در کتاب دیگر «خراد» که می‌شود» به روایت و نویسندگی ناصر صارمی، چاپ شده در سال ۹۳ توسط همان انتشارات است که آن را بلافاصله پس از کتاب قبلی خواندم. کتاب اخیر ۱۲۹داستان مستند کوتاه را از خرداد ماه سال ۱۳۶۰ در نوجوانی راوی آغاز می‌گردد، سپس در خرداد سال ۱۶،عروز باپس‌گیری خرمشهر ادامه پیدا می‌کند و در اواخر بهمن سال ۱۳۶۳ یعنی حدود بیست و یک ماه زندگی در کنار اسرای عراقی، گزارش‌های داستانی این سرباز، تمام می‌شود. هرچند داستان‌های کوتاه این نویسنده به دلیل اصرار او بر مستند بودن و نزدیک‌ی بیشتر به واقعیت و حقیقت در باره‌ای موارد از مؤلفه‌های داستانی کمی فاصله گرفته است اما خالی از زیبایی‌های داستان‌های کوتاه نیستند. صارمی بخشی از تاریخ جنگ را-که شاید کمتر بدان پرداخته شده- روایت می‌کند و خاطراتش را صادقانه باانشایی بسیار جذاب در اختیار مخاطب روز قرار می‌دهد.

صرف‌نظر از هر آنچه در دو کتاب مزبور از حیث محتوا می‌گذرد، چیزی که فکر من را به خود مشغول داشته سایه سنگینی است که «خراد» که می‌شود» بر «مردی که پروانه شد» انداخته است. نزدیکی فرم و مضمون کتاب متأخر به متقدم، حتی نیاز به دقت‌نظر یا کنکاش حرفه‌ای ندارد. تا آنجا که با یک بسار خواندن می‌توان به بارهای بهره گرفته شده از کتابی که در سال ۹۳ چاپ و منتشر شده در کتاب منتشره در سال جاری پی برد. مثلاً اینکه وقتی به‌شأن‌تاریخ کتاب خرداد که می‌شود مراجعه کردم نگارنده رمان در سال آغاز جنگ جوانی ۱۸ ساله نویسنده این مردی که پروانه شدرا کودکی پنج ساله یافتم. و این نشان می‌دهد که نویسندگان تاریخ دفاع مقدس باید با دقت‌نظر، حساسیت، دغدغه و احتیاط بیشتری دست به قلم ببرند.

مثل اینکه تقلید عادت شده است، کپی در موسیقی، داستان، شعر، سینما، خاطره یا گزارش نویسی، هنرهای تجسمی به‌صورت برداشت، اقتباس، کاور کردن، بدون مجوز حتی از کارهای الیوودی یا-از تجربه‌گرایان اروپا عادت شده است. ایضاً برداشت از هر چیزی که احساس کنند قوام و دوام داشته باشد. اسطومی می‌گوید «تقلید از کودکی در انسان امری طبیعی، بخشی از تمایلات معمولی و لذت‌بخش است.» اما افلاطون آن را برای است از انحراف می‌داند. گذشته‌ت از این دو نظر، به حاصل باور نظر برداران این واقعیت است که «فر د تقلیدکننده فاقد چیزی است که به کار برنده و سازنده واجد آن است و آن شناخت می‌باشد.» با این اوصاف می‌خواهم راهی باز کنم به اصل موضوع که همانا برداشت‌های عدیده‌کتاب «مردی که پروانه‌شد» به‌موضوع، فرم، توصیف صحنه‌ها، فضاسازی، پیرنگ یا ترتیب زمانی وقایع و حوادث، بخش‌بندی و

فرهنگ‌و هنر

سرویس فرهنگی ۸۸۴۹۸۴۶۴

علی مؤذنی نویسنده رمان «ملاقات در شب آفتابی»:

ای کاش بچه‌ها دست پدر و مادرها کتاب ببیند نه موبایل

■ **حسام آنبوس**

علی مؤذنی متولد ۱۳۲۷فارغ‌التحصیل ادبیات نمایشی او جمله نویسنده‌گانی است که کار نوشتن را به شکل حرفه‌ای دنبال می‌کند. مؤذنی از جمله هنرمندانی است که در چند شایسته است برای مواجهه بهتر با این دست عرصه مثل داستان کوتاه، رمان،داستان بلند،نمایشنامه و فیلمنامه قلم می‌زند. همچنین وی در حوزه ساخت فیلم نیز فعالیت دارد. وی در حوزه ادبیات دفاع مقدس نیز رویکردی خاص به مسائل دارد. از جمله آثار وی که اغلب با اقبال منتقدان و مخاطبان روبه‌رو شده



چه‌شد که ملاقات در شب آفتابی را نوشتید؟

اوایل دهه ۷۰ با عده‌ای از دوستانی که تجربه‌های عمیقی از جنگ داشتند، آشنا شدم و مراده با آن‌ها مرا به فکر انداخت که صرف‌نظر از اینکه این دوستان قابلیت‌های بالایی برای داستانی شدن دارند، من به عنوان یک داستان‌نویس باید نسبت به خالص اینها - در به تعبیر من جنگ و به تعبیر آنها دفاع مقدس - ادای دین کنم. اتفاقاً در آن دوران شغل اصلی‌ام ویراستاری بود و می‌کنند... و این واقعا جای تعجب داشت. برای ویرایش به دستم می‌رسید و آن ذهنیت را تقویت می‌کرد که باید دست به کار شوم. کم‌کم به این نتیجه رسیدم که سه گانه‌ای درباره رزمندگان بنویسم. یکی درباره شهید، یکی درباره جانباز، یکی هم درباره اسرا. داستان کوتاه‌شد که نوشتم و بعدرمان نه‌آبی نه‌خاکی که هر دو به‌موضوع شهید می‌پردازند و بعد من رمان ملاقات در شب آفتابی و داستان کوتاه شعر به‌منظور آن دو به‌موضوع جانباز می‌پردازم. این چهار تا کار در طول هم نوشته شدند.

در مورد آژاده‌ها چه؟

متأسفانه از آن حال و هوای موضوعی درآمدم و دیگر فرصتی هم برای بازگشت پیش نیامد.

اجازه بدهید به خاطر چاپ اخیر «ملاقات در شب آفتابی» بیشتر به این رمان بپردازیم. استقبال از این رمان در آن زمان چطور بود؟

خوب بود. خوب دیده شد. برخورد مطبوعات با این رمان چگون‌ه بود. آیا مفصل‌ب به آن پرداختند؟

تا آن جا که یادم می‌آید، روزنامه‌ها و نشریات معدود آن زمان دربراه‌اش نوشتند.

– خرداد که می‌شود ص ۱۵۷ سطر ۱۱ پسرم از من می‌خواهد صدای ضبط را کم کنم

مردی که پروانه شد ص ۲۱۱ سطر ۴ دستگاه ضبط صوت را گذاشتم... دخترم ریخته دارد...

– خرداد که می‌شود ص ۲۱ روزگار کلاغ‌ها (صحنه‌سازی با کلاغ)

– خرداد که می‌شود ص ۴۸ سطر ۱ روزهایش خاکستری... و ص ۸۰ سطر آخر به بعد مثل اینکه تهران...

مردی که پروانه شد ص ۱۹ سطر ۷ و ص ۲۰ سطر ۲ ۱۸۸ سطر ۱۳ و ۱۴ گلابه‌ز شهر تهران

– خرداد که می‌شود ص ۱۴۹ «حمزه» اسیر عراقی

مردی که پروانه شد فصل ۴۹ ص ۲۰۳ و ۲۰۴ «حمزه» اسیر ایرانی
و موارد دیگری مثل بازی با کلمات بی‌آنکه منطقی پشت آن باشد که احتمالاً مخاطبان بعدی و اهالی کتساب آن را از نظر دور نگه نخواهند داشت و با باور من می‌تواند کتاب «مردی که پروانه شد» را اگر چه برای این نقایص کوچک زیر سؤال ببرد. نتیجه اینکه انتظار می‌رود نویسنده آثار دفاع مقدس که قرار است بخش مهمی از تاریخ را برای امروز و نسل‌های آینده بازشناساندد دیانت ادبی را حفظ کند و در تمایلات معمولی و

مطالعه وقتی می‌تواند جامعه‌ای را متحول کند که جدی باشد. کاش بچه‌های ما همین‌طور که با موبایل در دست پدر و مادرشان آشنا و به آن معتاد می‌شوند، به همین صورت در دست پدر و مادرشان کتاب مسی‌د پدند و با آن بار می‌آمدند

او، حواسش را به نوشتن جمع‌تر کند، چرا که می‌داند ویراستار به عنوان یک سد محکم سر راه چاپ آثار قرار دارد تا غلط‌های او را خط بزنند. این تضاد ذهنی با ویراستار، کریم صفایی را از شناخته‌نویسی بازمی‌دارد. در واقع ویراستار کسی است که عامل ارتقای نوشتن در کریم صفایی است، هر چند اگر در رمان به عنوان یک ضدقهرمان معرفی شود، یا منتقدی دیگر، درصد عنصر تصادف را در رمان بالا دانسته بود. اینکه مثلاً دو تا جانباز آن گونه به هم برخورد می‌کنند... و این واقعا جای تعجب داشت. یا در جلسه نقدی که محاصشل چاپ شده بود، نویسندهای گفته بود مؤذنی کتابسازی کرده. برداشته خاطرات دو تا جانباز را ردیف کرده و با آوردن کریم صفایی این دو تا را به هم چسبانده ... این برداشت از رمان برای من بهت‌آور بود که چطور یک نویسنده می‌تواند چنین ادعای سخیفی از یک اثر داشته باشد و توجه نکند که پیاده کردن نوار در واقع فرمی است که انتخاب فرم انتخاب نمی‌شد، اصلاً چنین داستانی به این شکل اتفاق نمی‌افتاد... از این‌ها که بگذریم، بعضی هم جای پرداختن به رمان وارد حاشیه شده بودند که مثلاً این رمان به سفارش بنیاد جانبازان نوشته شده و به این خاطر طوری بر خورد می‌کردند که انگار بنیاد جانبازان با سفارش دادن، فسق و فجور را انداخته و نویسنده این رمان هم مهدورالدم است.

خاطر‌های از چاپ این رمان دارید؟

معمولاً چاپ یک اثر یعنی مواجه شدن نویسنده با مخاطب. چه بسا با موضوع نویسنده با مخاطب. در تا خاطر ه عرض می‌کنم که در آن دوران مرا به یک نتیجه واحد که کمی نگران‌کننده رساند. اولی اینکه بعد از دو یا سه چاپ از این رمان، آقای قدیانی رنگ زد که اجازه بدهد برای چاپ بعدی پیشانی نوشت کتاب را که اعلام می‌کند «کلیه اشخاص این کتاب خیالی نیستند و مؤلف بر خود واجب می‌داند که نشانی و شماره تلفن اشخاص حقیقی کتاب را در اختیار خوانندگان علاقه‌مند به ماجراهای واقعی قرار دهد» حذف کنیم، چون مایه درد سر شده و بعضی خواننده‌ها رنگ می‌زنند و از ما شماره تلفن و آدرس دو تا جانباز را می‌خواهند. به شوخی به ایشان عرض کردم این جمله را من ننوشته‌ام که بتوانم حذفش کنم، کریم صفایی نوشته و ویراستار است. ویراستار به عنوان یک شخصیت، بیشتر در ذهن راوی است تا اینکه حضور عینی داشته باشد، و جایگاهی در که باعث می‌شود کریم صفایی به عنوان یک نویقم، یا حبس حضور مقتدرانه

تلفن‌ها را به جان خرید و نگذاشت این جمله‌های تعیین‌کننده کریم صفایی از دست برونند. خاطره دیگرم بر خورد حضوری با خوانندگان بود که رمان خوان نبودند و این رمان را خوانده بودند، چون با خودشان جانباز بودند یا یکی از اقوامشان جانباز بود. جمله‌ای که بخصوص از خوانندگان خائم جانان‌پور است، از ویراستارها در این‌ممان انتقام گرفته. در صورتی که تا امروز هیچ داستانی دست‌ترین برداشت ممکن از شخصیت ویراستار است. ویراستار به عنوان یک شخصیت، بیشتر در ذهن راوی است تا اینکه حضور عینی داشته باشد، و جایگاهی در که باعث می‌شود کریم صفایی به عنوان یک نویقم، یا حبس حضور مقتدرانه تلفن‌ها را به جان خرید و نگذاشت این جمله‌های تعیین‌کننده کریم صفایی از دست برونند. خاطره دیگرم بر خورد حضوری با خوانندگان بود که رمان خوان نبودند و این رمان را خوانده بودند، چون با خودشان جانباز بودند یا یکی از اقوامشان جانباز بود. جمله‌ای که بخصوص از خوانندگان خائم جانان‌پور است، از ویراستارها در این‌ممان انتقام گرفته. در صورتی که تا امروز هیچ داستانی دست‌ترین برداشت ممکن از شخصیت ویراستار است. ویراستار به عنوان یک شخصیت، بیشتر در ذهن راوی است تا اینکه حضور عینی داشته باشد، و جایگاهی در که باعث می‌شود کریم صفایی به عنوان یک نویقم، یا حبس حضور مقتدرانه تلفن‌ها را به جان خرید و نگذاشت این جمله‌های تعیین‌کننده کریم صفایی از دست برونند. خاطره دیگرم بر خورد حضوری با خوانندگان بود که رمان خوان نبودند و این رمان را خوانده بودند، چون با خودشان جانباز بودند یا یکی از اقوامشان جانباز بود. جمله‌ای که بخصوص از خوانندگان خائم جانان‌پور است، از ویراستارها در این‌ممان انتقام گرفته. در صورتی که تا امروز هیچ داستانی دست‌ترین برداشت ممکن از شخصیت ویراستار است. ویرایش و چاپ، در صورتی که نویسنده در نوشتن رمان روندی جانفرسا پیش رو دارد. یک‌گرددیسی می‌خواهد تبدیل واقعیت محض به واقعیت داستانی.

اکتون که پوش مطالعاتی روشنا رمان «هلاقات در شب آفتابی» را

و جوانی را رنیز از آن خود کرده‌اند می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
آثار: -«ظهور»، رمان برگزیده در سال ۷۸ - «چهار فصل»، شامل سه داستان بلند - کتاب «سفر ششم» - «ملاقات در شب آفتابی»، برنده جایزه کتاب سال - «دل‌اویز تر از سبز»، یکی از برترین داستان‌های شناخته‌شده در مراسم بیست سال داستان‌نویسی - «ارتباط ایرانی»، رمان تحسین شده از طرف شورای نویسندگان روسیه. به بهانه استقبال خوب از کتاب ملاقات در شب آفتابی به نمایشگاه کتاب امسال گفت‌وگویی با این نویسنده انجام دادیم.

از حافظه تاریخ بیرون کشیده و خودتان هم احتمالاً آن را دوباره خوانده‌اید، نظر‌تان در مورد کار چیست؟

با این بخش فرمایشتان موافق نیستم چرا که می‌داند ویراستار به عنوان یک سد محکم سر راه چاپ آثار قرار دارد تا غلط‌های او را خط بزنند. این تضاد ذهنی با ویراستار، کریم صفایی را از شناخته‌نویسی بازمی‌دارد. در واقع ویراستار کسی است که عامل ارتقای نوشتن در کریم صفایی است، هر چند اگر در رمان به عنوان یک ضدقهرمان معرفی شود، یا منتقدی دیگر، درصد عنصر تصادف را در رمان بالا دانسته بود. اینکه مثلاً دو تا جانباز آن گونه به هم برخورد می‌کنند... و این واقعا جای تعجب داشت. یا در جلسه نقدی که محاصشل چاپ شده بود، نویسندهای گفته بود مؤذنی کتابسازی کرده. برداشته خاطرات دو تا جانباز را ردیف کرده و با آوردن کریم صفایی این دو تا را به هم چسبانده ... این برداشت از رمان برای من بهت‌آور بود که چطور یک نویسنده می‌تواند چنین ادعای سخیفی از یک اثر داشته باشد و توجه نکند که پیاده کردن نوار در واقع فرمی است که انتخاب فرم انتخاب نمی‌شد، اصلاً چنین داستانی به این شکل اتفاق نمی‌افتاد... از این‌ها که بگذریم، بعضی هم جای پرداختن به رمان وارد حاشیه شده بودند که مثلاً این رمان به سفارش بنیاد جانبازان نوشته شده و به این خاطر طوری بر خورد می‌کردند که انگار بنیاد جانبازان با سفارش دادن، فسق و فجور را انداخته و نویسنده این رمان هم مهدورالدم است.

فکر می‌کنید برنامه‌هایی مانند روشنا چقدر می‌توانند در افزایش مطالعه مؤثر باشند؟

فکر می‌کنم از نظر فنی بهتر باشد این سؤال را دوستان دست‌اندرکار که آمار دستشان است، پاسخ بدهند، اما مشخصاً هر نوع برنامه‌ریزی‌ای را که بتواند مردم را با کتاب محشور کند و به مطالعه وادار، د مبارک می‌داند. تا آنجا که اطلاع دارم، دوستان در پوش مطالعاتی روشنا توانسته‌اند تیزراه‌های خوبی را در این غرثی که بازار نشر به آن گرفتار آمده، وارد بازار کتاب را می‌خوانند و سر درگم می‌شوند و عده‌ای از من جویای قبر شخصیتی می‌شوند که رمان نه این نه خاکی شهید شده و عده‌ای دنبال آدرس دو جانباز رمان «ملاقات در شب آفتابی» هستند. یعنی چون مرزهای واقعیت و تخیل و تفاوتشان برایشان روشن نیست، واقعیت داستانی را با واقعیت شمرته اشتباه می‌گیرند و سر درگم می‌شوند. در واقع، این دسته از خوانندگان از پیچیدگی تخیل لذت نمی‌برند، بلکه درگیر واقع‌نمایی اثر می‌شوند و به هزار زحمت گشته‌اند. اگر می‌آورد تا جای آن که به من بگویند دست‌درنگ نکند بابت رمانی که نوشته‌ای، از من سریع قبر شهیدرا بگیرند و مرا بر سر یک دوراهی قرار دهند که آیا بهشان شمرته یا بگویم یا نه! اینکه شما رمان خوانده‌اید نه خاطره! اگر بگویم این‌ها همه تخیل است که از نظر احساسی به هم می‌ریزند. اگر بگویم واقعیت داستانی که آن وقت باید نشانی بگیرم شهید و آدرس دو تا جانباز را بهشان بدهم، نکته هنر اس او را دیگر اینکه خواننده‌های نام‌آموخته، شخصیت راوی را خود نویسنده فرض می‌کنند و داستان زندگی راوی را همان زندگی خصوصی نویسنده فرض می‌کنند و این یعنی شروع دردسر.

اصولاً رمان دفاع مقدس چقدر توانست موفق شود و در برابر خاطره‌نگاری عرض اندام کند؟
این دو هیچ ربطی به هم ندارند. خاطره مسیر خودش را می‌رود و رمان هم مسیر خودش را. خاطره بر اساس واقعیتی که عیناً برای یکی اتفاق افتاده، روایت می‌شود و تخیل در آن راه ندارد، و گرنه روایت تحریف می‌شود. اما رمان حتی اگر از واقعیت استفاده ببرد، بسترش تخیل است. واقعیتی که در خاطره مورد‌نظر است و ارج و قرب دارد، در داستان و رمان جایگاهی ندارد. ما در داستان و رمان واقعیت داستانی بهره‌مندی آن از میزان محض. واقعیت داستانی برایم نه واقعیت محض. واقعیت داستانی بیخه‌شداند و اصلاً به رنگ و لعاب تخیل آمیخته شده‌اند و اصلاً ربطی به واقعیت اصلی ندارند. اصلاً ارزش واقعیت داستانی بهره‌مندی آن از میزان تخیلی است که در آن به کار رفته. بنابراین مقایسه این دو قالب با هم استعبدای ندارد. قرار نیست این دو با هم سابقه بدهند یا یکی دیگری را از صحنه خارج کند. این‌ها هستند و در مجاورت هم بنیان مفهومی به نام دفاع مقدس را بنا گذاشته‌اند. اما به نظر من، خاطره‌ها، همه دست‌مایه‌های هستند که امکان داستانی شدن دارند.

من منظورم این بود که کدام قالب بیشتر توانسته در میان قشر کتابخوان جایز کند؟

عرض من هم در همین راستا بود که اصلاً نباید اینها در هیچ زمینه‌ای با هم مقایسه شوند. پر واضح است که تعداد کتاب‌های خاطره از رمان بیشتر است. چون تهیه کردن خاطره که کاری ندارد، زحمت دارد، اما تخلیه اطلاعات رزمنده است و ویرایش و چاپ، در صورتی که نویسنده در نوشتن رمان روندی جانفرسا پیش رو دارد. یک‌گرددیسی می‌خواهد تبدیل واقعیت محض به واقعیت داستانی.

اکتون که پوش مطالعاتی روشنا رمان «هلاقات در شب آفتابی» را
چرا که می‌داند ویراستار به عنوان یک سد محکم سر راه چاپ آثار قرار دارد تا غلط‌های او را خط بزنند. این تضاد ذهنی با ویراستار، کریم صفایی را از شناخته‌نویسی بازمی‌دارد. در واقع ویراستار کسی است که عامل ارتقای نوشتن در کریم صفایی است، هر چند اگر در رمان به عنوان یک ضدقهرمان معرفی شود، یا منتقدی دیگر، درصد عنصر تصادف را در رمان بالا دانسته بود. اینکه مثلاً دو تا جانباز آن گونه به هم برخورد می‌کنند... و این واقعا جای تعجب داشت. یا در جلسه نقدی که محاصشل چاپ شده بود، نویسندهای گفته بود مؤذنی کتابسازی کرده. برداشته خاطرات دو تا جانباز را ردیف کرده و با آوردن کریم صفایی این دو تا را به هم چسبانده ... این برداشت از رمان برای من بهت‌آور بود که چطور یک نویسنده می‌تواند چنین ادعای سخیفی از یک اثر داشته باشد و توجه نکند که پیاده کردن نوار در واقع فرمی است که انتخاب فرم انتخاب نمی‌شد، اصلاً چنین داستانی به این شکل اتفاق نمی‌افتاد... از این‌ها که بگذریم، بعضی هم جای پرداختن به رمان وارد حاشیه شده بودند که مثلاً این رمان به سفارش بنیاد جانبازان نوشته شده و به این خاطر طوری بر خورد می‌کردند که انگار بنیاد جانبازان با سفارش دادن، فسق و فجور را انداخته و نویسنده این رمان هم مهدورالدم است.

فکر می‌کنید برنامه‌هایی مانند روشنا چقدر می‌توانند در افزایش مطالعه مؤثر باشند؟

فکر می‌کنم از نظر فنی بهتر باشد این سؤال را دوستان دست‌اندرکار که آمار دستشان است، پاسخ بدهند، اما مشخصاً هر نوع برنامه‌ریزی‌ای را که بتواند مردم را با کتاب محشور کند و به مطالعه وادار، د مبارک می‌داند. تا آنجا که اطلاع دارم، دوستان در پوش مطالعاتی روشنا توانسته‌اند تیزراه‌های خوبی را در این غرثی که بازار نشر به آن گرفتار آمده، وارد بازار کتاب را می‌خوانند و سر درگم می‌شوند و عده‌ای از من جویای قبر شخصیتی می‌شوند که رمان نه این نه خاکی شهید شده و عده‌ای دنبال آدرس دو جانباز رمان «ملاقات در شب آفتابی» هستند. یعنی چون مرزهای واقعیت و تخیل و تفاوتشان برایشان روشن نیست، واقعیت داستانی را با واقعیت شمرته اشتباه می‌گیرند و سر درگم می‌شوند. در واقع، این دسته از خوانندگان از پیچیدگی تخیل لذت نمی‌برند، بلکه درگیر واقع‌نمایی اثر می‌شوند و به هزار زحمت گشته‌اند. اگر می‌آورد تا جای آن که به من بگویند دست‌درنگ نکند بابت رمانی که نوشته‌ای، از من سریع قبر شهیدرا بگیرند و مرا بر سر یک دوراهی قرار دهند که آیا بهشان شمرته یا بگویم یا نه! اینکه شما رمان خوانده‌اید نه خاطره! اگر بگویم این‌ها همه تخیل است که از نظر احساسی به هم می‌ریزند. اگر بگویم واقعیت داستانی که آن وقت باید نشانی بگیرم شهید و آدرس دو تا جانباز را بهشان بدهم، نکته هنر اس او را دیگر اینکه خواننده‌های نام‌آموخته، شخصیت راوی را خود نویسنده فرض می‌کنند و داستان زندگی راوی را همان زندگی خصوصی نویسنده فرض می‌کنند و این یعنی شروع دردسر.

اصولاً رمان دفاع مقدس چقدر توانست موفق شود و در برابر خاطره‌نگاری عرض اندام کند؟

این دو هیچ ربطی به هم ندارند. خاطره مسیر خودش را می‌رود و رمان هم مسیر خودش را. خاطره بر اساس واقعیتی که عیناً برای یکی اتفاق افتاده، روایت می‌شود و تخیل در آن راه ندارد، و گرنه روایت تحریف می‌شود. اما رمان حتی اگر از واقعیت استفاده ببرد، بسترش تخیل است. واقعیتی که در خاطره مورد‌نظر است و ارج و قرب دارد، در داستان و رمان جایگاهی ندارد. ما در داستان و رمان واقعیت داستانی بهره‌مندی آن از میزان محض. واقعیت داستانی بیخه‌شداند و اصلاً به رنگ و لعاب تخیل آمیخته شده‌اند و اصلاً ربطی به واقعیت اصلی ندارند. اصلاً ارزش واقعیت داستانی بهره‌مندی آن از میزان تخیلی است که در آن به کار رفته. بنابراین مقایسه این دو قالب با هم استعبدای ندارد. قرار نیست این دو با هم سابقه بدهند یا یکی دیگری را از صحنه خارج کند. این‌ها هستند و در مجاورت هم بنیان مفهومی به نام دفاع مقدس را بنا گذاشته‌اند. اما به نظر من، خاطره‌ها، همه دست‌مایه‌های هستند که امکان داستانی شدن دارند.

من منظورم این بود که کدام قالب بیشتر توانسته در میان قشر کتابخوان جایز کند؟

عرض من هم در همین راستا بود که اصلاً نباید اینها در هیچ زمینه‌ای با هم مقایسه شوند. پر واضح است که تعداد کتاب‌های خاطره از رمان بیشتر است. چون تهیه کردن خاطره که کاری ندارد، زحمت دارد، اما تخلیه اطلاعات رزمنده است و ویرایش و چاپ، در صورتی که نویسنده در نوشتن رمان روندی جانفرسا پیش رو دارد. یک‌گرددیسی می‌خواهد تبدیل واقعیت محض به واقعیت داستانی.

اکتون که پوش مطالعاتی روشنا رمان «هلاقات در شب آفتابی» را

جدیدترین آثار فروش

فیلم‌های سینمایی

رقابت ده‌نمکی و حقیقی در گیشه



فیلم‌های «ژدها وارد می‌شود» مانی حقیقی و «رسوایی ۲» مسعود ده‌نمکی پیش‌تازان نوبت دوم آکران نوروز هستند. نوبت اول آکران نوروز ۹۵ از بهترین آکران‌های چند سال اخیر سینما از لحاظ فروش فیلم‌های جدیدترین آثار فروش فیلم‌های سینمایی؛ تقابل ده‌نمکی و حقیقی در گیشه سینمایی بود. فروش بیش از ۱۶ میلیارد تومانی فیلم‌ها در این ایام گواه این امر است. چند وقتی است که آکران فیلم‌های نوبت دوم نوروز آغاز شده و فیلم‌های نسبتاً خوبی به این خر چه قرار گرفته است؛ مردم هم استقبال نسبتاً قابل قبولی از فیلم‌ها کردند.

آمار فروش این فیلم‌ها تا پایان روز سه‌شنبه به این شرح است:

فیلم سینمایی «ژدها وارد می‌شود»-به کارگردانی مانی حقیقی پس از ۲۱ روز نمایش در ۱۹ سینمای تهران به فروش ۹۲۲ میلیونی رسیده است. فیلم سینمایی «رسوایی ۲» به کارگردانی مسعود ده‌نمکی که دو هفته‌ای است به آکران عمومی درآمده به فروش نزدیک به ۷۰۰ میلیونی در تهران و شهرستان‌ها رسیده است.

فیلم سینمایی «یک دزدی عاشقانه» به کارگردانی امیرشهاب رضویان پس از ۱۴ روز نمایش در سینماهای تهران و شهرستان‌ها مرز ۳۰۰ میلیون را رد کرد.

فیلم سینمایی «خنده‌های اتوسا» به کارگردانی علیرضا فرید پس از ۲۱ روز نمایش در ۱۳ سینمای تهران و ۶ سینمای شهرستان‌ها به ترتیب ۷۲۰ و ۵۰ میلیون تومان در تهران و شهرستان‌ها فروخت. فیلم سینمایی «مرگ ماهی» به کارگردانی روح‌الله حجازی بعد از ۱۴ روز و ۱۴ سینما در تهران به فروش ۱۸۰ میلیون تومانی رسید.

فیلم سینمایی «کلبه‌ری» به کارگردانی سیدجلال اشکذری با فروش ۵۰ میلیونی در ۱۴ روز در قلم‌جدول فروش فیلم‌ها نوبت دوم آکران نوروز ۹۵ قرار دارد.

فیلم سینمایی «بادیگارد» به کارگردانی حاتمی‌کیا که از نوبت اول آکران نوروز ۹۵ هنوز روی پرده سینماها است به مرز ۷ میلیارد تومان نزدیک شده است. فیلم سینمایی «ابد و یک روز» نیز به مرز ۸ میلیارد تومان رسیده است.

فیلم سینمایی «خشم و هیاهو» به کارگردانی هومن سیدی پس از ۳۳روزنمایش در ۷ سینمای تهران و ۱۴ سینمای شهرستان‌ها به ترتیب (میلیارد و ۱۵۰ و ۳۰۰ میلیون تومان در تهران و شهرستان‌ها فروخته است. حالا باید منتظر ماند و دید سینماها باز هم می‌توانند در گیشه به روزهای پربروق ابتدای سال برسند؟

«مجموعه موسیقایی گپ»

در شبکه نمایش خانگی



«مجموعه موسیقایی گپ» با ضبط بخش‌هایی از زندگی بابک رادمنش ترانه‌سرا و آهنگساز پیشکسوت کشورمان به نیمه رسید. به گزارش روابط عمومی مجموعه موسیقایی گپ، سیدیاسر قفهبی نویسنده و کارگردان این مجموعه گفت: بخش اول تصویر برداری این مجموعه تا اواخر اردیبهشت به‌انجام خواهد رسید و این اثر هنری، بلافاصله وارد بخش دوم تصویر برداری خواهد شد. کارگردان «مجموعه موسیقایی گپ» با بیان اینکه این اثر هنری در نوع خود بی‌بدیل است از این کار به عنوان نخستین مجموعه موسیقایی در کشور یاد کرد که در حال تولید است. تاکنون برخی از هنرمندان مطرح کشور هنگام ضبط بخش‌هایی از این مجموعه، سرحین سیدبیدی از آهنگسازان که می‌توان به حضور ابوالفضل پورعرب، باز یگر پیشکسوت و تانای سینمای ایران اشاره کرد.

یادآوری می‌شود تولید «مجموعه موسیقایی گپ» به نویسندگی و کارگردانی سیدیاسر قفهبی در حالی از نیمه اردیبهشت ماه سال جاری کلید خورده است که این مجموعه برای اولین بار قرار است در قالب یک اثر هنری جذاب به همراه تصاویر دیندی از آهنگسازان جوان و محبوب کشورمان با محوریت حواشی زندگی و حرفه‌ای هنرمندان برای رسانه خانگی تهیه و تولید شود. این لافقه‌مندان به حوزه موسیقی می‌توانند تابستان امسال شاهد عرضه این مجموعه در رسانه شبکه خانگی باشند.